



پدرم آلبومش را باز کرده بود و با هم عکس‌ها را تماشا می‌کردیم.
 هر کدام را نمی‌شناختم، پدرم معرفی می‌کرد.
 یکی از آنها جوانی بود که با مهربانی دست خود را روی شانه‌ی کودکی گذاشته بود
 و هر دو لبخند بر لب، کنار رودخانه ایستاده بودند. پدرم خم شد؛ صورت آن مرد
 جوان را بوسید و گفت:
 «این آقا، اولین معلم من است و این عکس روز اردوی ماست».



وقتی می‌خواستیم از اردو برگردیم، من گفتم آقا اجازه! دوست دارم با شما عکس بگیرم. او هم با مهربانی دستش را روی شانه‌ی من گذاشت و با هم عکس گرفتیم. یادش به خیر! چه روز خوبی بود.»

پرسیدم: «اسم او چیست؟»

پدرم گفت: «آقای بهاری. خیلی او را دوست دارم. او خیلی چیزها به من آموخت: قرآن، حروف الفبا، جمله‌سازی، ریاضی، شعر و یک دنیا حرف شنیدنی و زیبا.» به پدرم گفتم: «چه جالب! اسم خانم معلّم ما هم خانم بهاری است.»

پدرم غرق تماشای عکس آقای بهاری بود.

پرسیدم: «آقای بهاری الان کجاست؟»

پدرم گفت: «در خیابان لاله در یک خانه‌ی بزرگ و قدیمی زندگی می‌کند.

چند سال او را ندیده بودم اما خوشبختانه پارسال او را در یک کتاب‌فروشی دیدم. انگار دنیا را به من داده بودند؛ خیلی خوشحال شدم و نشانی‌اش را گرفتم. اتفاقاً پس فردا که روز معلّم است، می‌خواهم به دیدن او بروم.

معلّم خیلی عزیز است. پیامبر خدا می‌فرمایند: به کسی که از او دانش می‌آموزید، احترام بگذارید.»

من گفتم: «من هم می‌آیم؛ خیلی دوست دارم او را ببینم».

روز معلّم بود. من و پدرم با یک دسته گل به دیدار آقای بهاری رفتیم. خانمی در را باز کرد و گفت: «بفرمایید!»

وای چه جالب! خانم بهاری بود!

– «سلام خانم!»

خانم بهاری تا مرا دید، صورتش مثل گل شکفت.

– «سلام عزیزم! شما کجا؟ اینجا کجا؟ خانه‌ی ما را چگونه پیدا کردی؟ بفرمایید!»

شگفت زده شده بودم!

داخل رفتیم. آقای بهاری با عصا در حیاط ایستاده بود. پدرم با مهربانی به سوی او رفت و او را به گرمی در آغوش گرفت.

او هم پدرم را با مهربانی بوسید و احوالپرسی کرد. بعد دست روی شانه‌ی پدرم

گذاشت و به خانم بهاری گفت:
 «این آقا که به دیدار من آمده، دانش‌آموز من است».
 خانم بهاری هم دست روی شانه‌ی من گذاشت و گفت: «این دختر ناز هم دانش‌آموز
 من است».
 آقای بهاری لبخند زد: «چه خوب! خانه‌ی ما امروز مدرسه شده است.
 مدرسه‌ای صمیمی با دو معلّم و دو شاگرد!»



برایم بگو

بهترین راه تشکر از معلّم را چه می‌دانی؟

احترام گذاشتن و رعایت ادب، خوب درس خواندن

کامل کنید

جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید.

قوی محبت سکوت پاسخ
بزرگ احترام بلند

امام علی بن الحسین - علیه السلام - :

«حقّ معلّم بر تو (شاگرد) این است که زمانی که یکی از شاگردان از او سؤال می‌کند، تو ... **پاسخ** .. ندهی.»

امام سجّاد - علیه السلام - :

«حقّ معلّم بر تو این است که او را **بزرگ** بشماری و به او ... **احترام** بگذاری.»

امام چهارم - علیه السلام - :

سکوت
«وقتی معلّم صحبت می‌کند، کنید و خوب به حرف‌هایش گوش کنید.»

امام زین العابدین - علیه السلام - :

«شاگرد نباید صدایش را در برابر معلّم **بلند** کند.»

و يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
(خدا پیامبری از خودشان برانگیخت) تا آنها را تربیت کند
و به آنها قرآن و دانش بیاموزد.

سوره ی آل عمران، آیه ۱۶۴

به این سخن از امام خمینی (ره) توجه کنید.

معلّمی، شغل انبیاست.

- معلّم‌ها چه کاری انجام می‌دهند؟
- کار پیامبران چیست؟
- تربیت انسان‌ها و آموزش قرآن و دانش به آنها
- چه شباهتی میان کار آنها وجود دارد؟
- هر دو برای تربیت انسان‌ها تلاش می‌کنند و هر دو به دیگران دانش و اخلاق یاد می‌دهند.

ایستگاه خلاقیت

با خطّ خوش نام معلّمان عزیزت در سال‌های گذشته و امسال را بنویس؛ با جمله‌ای محبّت‌آمیز از آنها تشکّر کن و بهترین خاطره‌ای را که از آنها داری، برای دوستانت تعریف کن.

به عهده دانش آموز

آموزگار

سلام ای مهربان، آموزگارم	تو را از جان و از دل دوست دارم
شدی همراه من در کودکی‌ها	تو با من دوره کردی کودکی را
مرا تا آسمان پرواز دادی	به من چشم و نگاه باز دادی
مرا بردی به باغ سبز ایمان	به سوی آیه‌های نور و قرآن
مرا بردی کنار خانه‌ی دوست	تو گفتی هرچه هست و نیست از اوست
معلم! از تو هستم سبز و پر بار	مرا در سایه‌ی لطفت نگاه دار

مهری ماهوتی

با خانواده

به کمک اعضای خانواده، نام چند معلم شهید یا فداکار را در خانه‌های زیر بنویسید.

شهید منصور آجرلو، شهید مرتضی
مطهری، شهید محمود احمدی، شهید
حمیدرضا اوجانی و ...